

امنیت شبانه

O شهره کاندی

کنتراست در این جا هم کارساز است. خرس کوچولو در موقعیتی تاریک به سر می برد و خرس بزرگ در کنار آتشی روشن. تأکید دوباره بر کنتراست نور و تاریکی، ثقل محتوایی داستان می شود و آغاز بحران در همین جاست: «اما خرس کوچولو خوابش نبرد.» (ص ۷) یعنی در پایان اپیزود دوم.

در صفحه بعدی، خرس بزرگ موقعیت خود را با وجود ارزشمند بودن آن به نفع خرس کوچولو کنار می گذارد و به سمت او می رود. سپس علت

بی خوابی او را جویا می شود و پی می برد که او از تاریکی می ترسد. شاید باورکردنی نباشد که نویسنده، با چند کلمه توانسته باشد جهان کودک و حدود و ثغور آن و ترس هایش را به تصویر کشیده باشد. ضمن آن که در کنار این جهان، تصویری مشخص از مادر هم گنجانده است. نویسنده هم چون اریکسن، می اندیشد:

«در این مرحله (اعتماد در برابر عدم اعتماد)، کودک نیاز دارد که با دیگری رابطه برقرار نماید تا از این راه، نیازهای خود را تأمین کند. کودک معمولاً این نخستین رابطه را با مادر برقرار می سازد. او باید بتواند در کنار مادر احساس ایمنی به دست آورد؛ یعنی این احساس را که مادر دائماً برای ارضای نیازهای وی در کنارش قرار دارد. مراقبت های منظم و محبت آمیز برای ایجاد احساس اعتماد در کودک ضروری است. خصیصه تکراری و ارضاکنده این

مراقبت ها موجب می شود که بعدها کودک بتواند ناکامی موقت را بهتر تحمل کند تا بتواند یک ارضای فوری را به تعویق اندازد... اولین رابطه عاطفی اگر خوب برقرار شود، برای کودک یک ایمنی است که اعتماد به دنیای برونی را میسر سازد. اعتماد را معمولاً باز خوردی درونی می دانند، ولی باید گفت که اعتماد نشانه یک نوع همسازی

شخصیتی و رفتاری آن دو. پس اپیزود اول بی هیچ حشو و زائده ای به پایان می رسد.

در صحنه بعدی، مکان تغییر می کند. فضای باز، آزاد و مفرح بیرون، به غار خاموش و سرد و تاریک تبدیل می شود (البته از منظر خرس کوچولو). این دو که در اپیزود اول، در کنار هم مشغول بازی بودند، از هم فاصله می گیرند و هرکدام موظف به کاری می شوند: خرس کوچولو موظف به خوابیدن و خرس بزرگ کتاب خواندن.

این اثر، برنده دیپلم افتخار کتاب های برگزیده پدران و مادران و کتاب برگزیده انجمن ماه کودکان آمریکاست. در پشت جلد، اثر این گونه معرفی شده است:

«خرس کوچولو می گوید: «تاریکی را دوست ندارم» خرس بزرگ می پرسد: «کدام تاریکی؟» و خرس کوچولو می گوید: «همین تاریکی دور و برمان» خرس بزرگ اول، برای او یک فانوس فسقلی می آورد و بعد فانوسی بزرگ و باز هم بزرگ تر، اما انگار خرس کوچولو چیز دیگری می خواهد. آیا خرس بزرگ می تواند به خرس کوچولو کمک کند؟»

داستان را آغاز می کنیم. زمان با عبارت «روزی روزگاری» عنوان می شود. کاراکترها دو خرس هستند به نام های خرس بزرگ و خرس کوچولو و توصیف شخصیت ها در همین حد و مختصر است: «خرس بزرگ، بزرگ بود و خرس کوچولو، کوچک بود.» (ص ۵)

داستان با همین ایجاز درخصوص زمان، معرفی شخصیت ها و توصیف شان شروع می شود و ادامه می یابد. از آن جا که هیچ چیز به اندازه ایجاز بی پیرایه یک داستان، در به خاطر سپردن آن مؤثر نیست. نویسنده از همان ابتدا، از چنین تکنیکی به خوبی مدد می گیرد. دو خرس در طول روز، زیر آفتاب درخشان بازی می کنند و شب به خانه «غار

خرس» می روند. در همین فضای موجز، با چند کنتراست مواجه می شویم: کنتراست دو اندازه (بزرگی و کوچکی خرس ها) و کنتراست موجود در موقعیت زمانی (روز و شب و یا صبح تا شام و نیز آفتاب درخشان و غروب آفتاب). همین صفحه آغازگر، تمامی فضای داستان را در بردارد: از موقعیت ارتباطی بین دو خرس گرفته تا تقابل



عنوان کتاب: خواب نمی برد، خرس کوچولو؟
نویسنده: مارتین وادل
مترجم: رضی هیروندی
تصویرگر: باربارا فرت
ناشر: افق

نگاه می‌کند. والد به او روشنایی‌های درون تاریکی را نشان می‌دهد؛ ماه طلایی و روشن و ستاره‌های چشمک‌زن. باز هم کنتراست بین تاریکی و روشنی. حتی در درون شبی سیاه هم می‌توان نقاطی روشن و نورانی، مثل آن چه خرس بزرگ می‌بیند، کشف کرد. به نظر می‌رسد که در اپیزود هشتم، بحران حل شده است.

صحنه بعدی، حل بحران و فرود داستان است. خرس کوچولو آسوده در آغوش گرم و مطمئن خرس بزرگ، به خواب رفته و خرس بزرگ در حالی که در یک دستش کتاب و در دیگری خرس کوچولو را دارد، مطالعه خود را ادامه می‌دهد تا او هم به پایان داستان برسد. و این پایان، اپیزود دهم است.

نکته جالب و قابل تعمق این جاست که پیوند روان‌شناختی رویدادها با یکدیگر، به خواننده تحمیل نمی‌شود و از آن جالب‌تر این که معنای زندگی برای این خرس‌ها، همان چیزی است که داستان گرد آن می‌چرخد. همان چیزی که خرس بزرگ به یاری آن، خود را در حال زیستن در این زندگی مکتوب می‌بیند. از ابتدا خرس بزرگ، والد نویسنده یا هر تعبیر دیگری که از آن داشته باشیم، مشغول خواندن کتابی بود که سرگذشت خودشان بود؛ سرگذشت کاراکترها یا مؤلف. به این ترتیب داستان با زندگی، به طور موازی و همزمان پیش می‌رود تا نقطه فرود. بنابراین خرس بزرگ، به عنوان مخاطب کتابی که می‌خواند، همشین نویسنده آن می‌شود و من و شما را نیز با داستانی که می‌خوانیم، شریک می‌کند.

گویی به نویسنده رخصت داده شده که به تمامیت یک زندگی رجوع کند که نه فقط تجربه خود او، بلکه بخش وسیعی از تجارب دیگران را نیز در بردارد. خواب دو خرس در پایان داستان، همراه با کتاب قصه‌ای که به پایان رسیده، خواننده را دعوت می‌کند تا به فهمی باطنی از معنای زندگی دست یابد.

پی‌نوشت:

۱. دکتر منصور - دکتر داستان: روان‌شناسی ژنتیک ۲، انتشارات رشد، ص ۱۲۱

دارد و حتی زیر لب غرغر هم می‌کند، اما باز به یاری کودک می‌شتابد با فانوسی بسیار بزرگ و کودک باز از او متشکر است. با وجود این، کودک باز هم نمی‌تواند بخوابد و غرولند والد هم ادامه می‌یابد. به نظر می‌رسد که موقعیت کمی بحرانی شده و والد و کودک در حل این مشکل با شکست مواجه شده‌اند. والد از ابتدا به خوبی می‌داند که نباید کودک را به سبب ترس‌های ناشناخته‌اش دچار شرمساری کند. اصولاً شرمساری زبان‌بخش است؛ به خصوص برای کودکی که به کندی به سوی استقلال راه می‌سپرد و هنوز به ظرفیت‌های خود اعتماد ندارد. به هر حال، اقدام‌های مادر برای برطرف کردن ترس کودک تاکنون بی‌نتیجه مانده است.

در این جا (در اپیزود ششم) داستان به نقطه اوج خود می‌رسد. والد حق را به کودک می‌دهد و کشف صحیح او این است: «خرس بزرگ حسابی درمانده شده بود. تمام فانوس‌های دنیا هم نمی‌توانستند تاریکی بیرون را روشن کنند.» (ص ۲۳)

شاید باور کردنی نباشد که نویسنده، با چند کلمه توانسته باشد جهان کودک و حدود و ثغور آن و ترس‌هایش را به تصویر کشیده باشد. ضمن آن که در کنار این جهان، تصویری مشخص از مادر هم گنجانده است

جالب این جاست که نویسنده در داستانی با چنین بن مایه قوی روان‌شناختی، از هر گونه تحلیل و تفسیری اجتناب کرده و به نحوی طبیعی، کودکانه و زیبا داستانی نگاشته که در تجربه مخاطب ادغام می‌شود. به بیانی دیگر، خلاف شمار بسیاری از نویسندگان، این نویسنده در اثرش دخالت نمی‌کند.

او به صورت خدایی نادیدنی در اثر حضور دارد

والد تصمیم می‌گیرد کودک را به بیرون، یعنی به درون تاریکی، یا جایی که او از آن می‌ترسد، ببرد. شاید که این ترس ناشناخته نسبت به جهان بیرون یا جهان خارجی، در مواجهه‌ای هوشیارانه با واقعیت تاریکی، از بین برود. و این اپیزود هفتم است.

والد از او می‌خواهد به تاریکی نگاه کند و او

اجتماعی نیز هست. احساس ایمنی شرط هر نوع پیشرفت بعدی است. کودک نمی‌تواند استقلال یابد، نسبت به «من» خودهشیار شود و به اکتشاف دنیای برونی بپردازد، مگر آن که نسبت به «دلبستگی‌های» خویش اطمینان یابد و یقین داشته باشد که در این جهان نقش و جایی دارد. نویسنده این اثر، با چند جمله موجز، خواسته‌های متفاوت والد و کودک را بیان می‌دارد و کنتراستی جدید را به میان می‌کشد. والد می‌خواهد کتابی را که به صفحه جالبش رسیده، بخواند و از کودک می‌خواهد بخوابد، اما کودک به علت ترس از تاریکی نمی‌تواند و می‌ترسد. تلاقی دو خواسته (کتاب خواندن و بی‌خوابی خرس کوچولو) تعارضی را در اپیزود سوم به وجود می‌آورد.

در ادامه، مادر می‌کوشد مشکل فرزندش را با آوردن فانوسی کوچک حل کند و حس کودک، با همین تک جمله بیان می‌شود: «خرس کوچولو خرس بزرگ را بغل کرد و گفت متشکرم خرس بزرگ» (ص ۱۰) و والد دوباره سرگرم دلمشغولی خود می‌شود.

در این جا نیز کنتراست‌ها وجود دارند: کنتراست بین نور و تاریکی، بین ترس و امنیت و بین خواسته‌های متفاوت. البته، تلاقی بین خواسته‌های متفاوتی که مبنای برونی و درونی دارند، گرچه ایجادکننده تعارضند، مسبب تحول نیز هستند؛ تحولی که با غلبه بر مسائل، در اپیزود چهارم نشان داده شده است. والد موقعیت مطلوب خود را ترک می‌کند تا به حل مشکل کودک بپردازد. با او دیالوگی طولانی‌تر برقرار می‌کند و در مورد ترسش از تاریکی و حجم و اندازه آن می‌پرسد. او حق را به کودک می‌دهد و چاره را در آوردن فانوسی بزرگ‌تر می‌بیند. تحول اصولاً به منزله انحلال فزاینده تقابل‌ها و تعارض‌هاست و با همین غلبه بر تعارض‌هاست که باعث تکامل و رشد شخصیتی می‌شود.

جالب این جاست که نویسنده در داستانی با چنین بن مایه قوی روان‌شناختی، از هر گونه تحلیل و تفسیری اجتناب کرده و به نحوی طبیعی، کودکانه و زیبا داستانی نگاشته که در تجربه مخاطب ادغام می‌شود. به بیانی دیگر، خلاف شمار بسیاری از نویسندگان، این نویسنده در اثرش دخالت نمی‌کند. او به صورت خدایی نادیدنی در اثر حضور دارد. همه‌جا او را حس می‌کنیم، اما نمی‌بینیم و این پایان اپیزود پنجم است.

در بخش بعدی، والد کماکان با کودک مشکل